

این راه طولانی را آمدم تا اشتباهم را بیان کنم



روزی محمدبن مرتضی معروف به ملامحسن فیض کاشانی، از فقیهان، فیلسوفان و عارفان دوره صفویه و ملاخلیل قزوینی، از محدثین و فقیهای شیعه در قرن یازدهم هجری و از شاگردان شیخ بهایی و میرداماد، درباره مسئله‌ای علمی با یکدیگر مناظره می‌کردند و نظر آنها در این باره با هم متفاوت بود. از این رو، هر کدام می‌کوشید درستی نظر به خود را اثبات کنند، ولی پس از چند روز متوجه شدند نظر فیض درست بوده و وی اشتباه می‌کرده است. بنابراین، برای عذرخواهی و بیان حقیقت، از قزوین با پای پیاده راهی کاشان و منزل مرحوم کاشانی شد و پس از دیدن فیض به او گفت: «در مورد آن مسئله حق با شما بود. من اشتباه می‌کردم.» سپس خداحافظی کرد تا به قزوین باز گردد. فیض مانع او شد و از وی خواست مدتی استراحت کند و بعد راهی شود، ولی مرحوم قزوینی نپذیرفت و گفت: «من این راه طولانی را آمدم تا اشتباهم را بیان کنم و منظور دیگری نداشتم.»

فوائدالرضویه

اینجا جز خدا کسی نیست

هر گاه عبدالله شوشتری اصفهانی معروف به ملاعبدالله شوشتری، رجال شناس، محدث و فقیه شیعه قرن یازدهم قمری با مسئله‌ای روبه‌رو می‌شد، آن را در جمع با احمدبن محمد اردبیلی نجفی معروف به «مقدس اردبیلی» از علما و فقیهای برجسته شیعه در میان می‌گذاشت و هر دو به بحث درباره مسئله می‌پرداختند و آن را حل می‌کردند. گاه که بحث طولانی می‌شد، مرحوم اردبیلی سکوت می‌کرد یا می‌گفت: «باید به کتاب مراجعه کنم» و به این ترتیب به بحث پایان می‌داد، ولی بعد دست شوشتری را می‌گرفت و بیرون شهر می‌برد. آنگاه وقتی از محدوده نجف خارج می‌شدند و به جای خلوتی می‌رسیدند، رو به شوشتری می‌کرد و می‌پرسید: آن مسئله چه بود؟ سپس مسئله را با دقت کامل بررسی می‌کرد و با بیان دلیل و مثال توضیح می‌داد و مسئله حل می‌شد. وقتی برای چندبار این اتفاق تکرار شد، مرحوم شوشتری با تعجب از مقدس اردبیلی پرسید: «شما که پاسخ به این روشنی داشتید، چرا همان جا مطرح نکردید؟»

مقدس اردبیلی در پاسخ گفت: «در آنجا مردم حضور داشتند و احتمال می‌دادم بخواهیم با هم بحث و بر یکدیگر غلبه کنیم، ولی اینجا جز خدا کسی نیست. پس از فخر فروشی و اظهار فضل نیز خبری نیست.»

انوار نعمانیه

وقتی استاد از گفتن نمی‌داند ترسی ندارد

شاگردان حاضر در جلسه درس شیخ انصاری، به دقت به درس گوش می‌کردند و نکات مهم را می‌نوشتند. پس از اینکه جلسه پر بار آن روز به پایان رسید، استاد با صبر و حوصله وقت خود را در اختیار شاگردانش گذاشت. استفاده از محضر این نابغه روزگار فرصتی ارزشمند بود. در این فاصله فردی آمد و پرسشی کرد. بیشتر شاگردان در حال مباحثه، رفع اشکال یا گفت‌وگوهای خودمانی با یکدیگر بودند و فقط چند نفر گرد استاد بودند. وقتی مرد پرسش‌اش را مطرح کرد، استاد با صدای بلند، خیلی رسا به او گفت: «نمی‌دانم، نمی‌دانم، نمی‌دانم»

همه این سخن استاد را شنیدند. شاگرد نکته‌سنج وقتی این جمله را از دهان استادش، شیخ انصاری شنید، دفترش را گشود و در پایان درس آن روز نوشت: «وقتی شیخ انصاری از گفتن نمی‌داند ترسی ندارد، تو هم نباید ترسی.»

سیمای فرزاتگان

دوری از شهرت طلبی



سال ۱۲۴۱ هجری قمری، جمعی از طلاب و روحانیان از محدث قمی، عالم و محدث بزرگ شیعه در قرن ۱۴ هجری و از شاگردان میرزا حسین نوری، خواستند در مدرسه میرزا جعفر خان مشهد، مجلس درس اخلاقی برای آنان برپا کنند. محدث قمی سرانجام در برابر پافشاری آنان تسلیم و مجلس درسی در شب‌های پنجشنبه و جمعه برگزار شد. این جلسه هر بار حدود ۳ ساعت طول می‌کشید و نزدیک هزار نفر از دانشمندان و روحانیان شهر در آن حضور داشتند. وقتی محدث قمی بالای منبر می‌رفت، مباحث اخلاقی را به‌طور مستند و با بیان حدیث، روایت یا خبر مرتبط به آن بیان و در تفسیر و توضیح آن کمال احتیاط را می‌کرد. این امر، شگفتی جمع را که خود اهل دانش بودند و به مسائل آگاهی داشتند، برمی‌انگیخت؛ به گونه‌ای که تمام شنوندگان اثر عجیب آن گفتار دلنشین و پر بار را بر روح و روان خود احساس می‌کردند و به حضور در پای منبر محدث مشتاق‌تر می‌شدند. با این حال و با همه استقبال که از درس اخلاق محدث قمی صورت گرفت، این مجلس چند ماهی بیشتر برگزار نشد؛ چرا که شیخ عباس قمی همواره از مشهور شدن و شهرت‌طلبی دوری می‌کرد. حاج شیخ عباس قمی در زمان خود، از مربیان و معلمان اخلاق اسلامی در میان مردم و حوزه‌های علمیه شناخته می‌شد. مفتاح الجنان، سفینه البحار و منتهی الآمال از مشهورترین تألیفات اوست.

فوائدالرضویه

عذرخواهی آیت‌الله بروجردی از شاگردش

روزی آیت‌الله بروجردی رحمه‌الله در مسجد عشق علی بر مسند درس نشست و آقا شیخ علی چالقی هم در میان افراد شرکت‌کننده حضور داشت. ناگاه به آیت‌الله بروجردی رحمه‌الله اشکالی گرفت و او پاسخ اشکالش را داد، ولی شیخ علی پاسخ آقا را نپذیرفت. ناگاه آیت‌الله بروجردی عصبانی شد و شیخ علی را با سخنان خود ناراحت کرد. آن روز گذشت. صبح روز بعد آیت‌الله بروجردی همراه آقای خوانساری به منزل شیخ علی رفتند. وقتی آقای بروجردی شیخ علی را دید، خواست دست او را بپوسد، ولی شیخ علی مانع شد.

سپس آیت‌الله بروجردی گفت: «از من بگذرید. از حالت طبیعی خارج شدم و به شما پرخاش کردم.»

شیخ علی گفت: «شما سرور مسلمانان هستید. بر خودر شما باعث افتخار من بود.»

آیت‌الله بروجردی رحمه‌الله دوباره تکرار کرد: «از من بگذرید و مرا عفو کنید.»

پس از آن بر خورد، آیت‌الله بروجردی تا آخر عمر با محبت و لطف با آقا شیخ علی رفتار می‌کرد.

الگوی زعامت

شادی تأسف بار

سرانجام، خزان عمر سیدمحمدحسن شیرازی معروف به میرزای شیرازی، از فقیهای بزرگ شیعه و از شاگردان طراز اول صاحب جواهر و شیخ مرتضی انصاری فرارسید و زمینیان از فیض وجود پرپرکت او محروم شدند. کمتر کسی بود که از شنیدن این خبر، اشک ماتم بر دیده جاری نکند؛ ولی در این میان، سیدمحمد طباطبایی فشارکی، شاگرد خلف میرزای شیرازی حال دیگری داشت. استاد و مربی بزرگی چون میرزای شیرازی را از دست داده بود و در ماتم فراقش سیاهپوش بود؛ ولی در دل، احساس نشاط می‌کرد؛ نشاطی که از نظر خودش هم، امری ناپسند بود. هر چه با خود می‌اندیشید، در شرایط پیش آمده، شادی معنایی نداشت.

پس از مدتی تأمل و تفکر به این نتیجه رسید که این احساس نشاط، به دلیل مرجعیت احتمالی است که پس از میرزا نصیص خواهد شد و تمایل به ریاست، حسی بود که نشاط او را برمی‌انگیخت. با این افکار راه حرم علوی علیه السلام را در پیش گرفت و سراسر شب را تا صبح در حرم به گریه و مناجات سپری کرد و از حضرت علی علیه السلام خواست میل ریاست را از دل او دور کند. سپس صبح روز بعد با چشمانی که از اشک شبانگاهی ملتهب و قرمز شده بود، به تشییع جنازه استاد رفت و هرگز زیر بار مسئولیت خطیر مرجعیت نرفت. آیت‌الله فشارکی با القابی چون استاد اکبر و سیداستاد معرفی شده است. او با وجود اعلمیت، مرجعیت و ریاست امور شرعی را نپذیرفت و تنها به تدریس و تربیت عالمان پرداخت. آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری از جمله شاگردان اوست.

یادنامه شهید قدوسی

